

بهمان نحو که در قرآن ذکر شده، بهمان ترتیب نیز در «تالمود یروشالمی» و در «میدراش» که از متون کتب مقدس عبریها میباشد، تشریح شده است. چنانکه یکی از متون «تالمود یروشالمی» میگوید، تغییر ماه حاکی از فرارسیدن روزهای تعطیلی<sup>۱</sup> و عبادات حج بوده و در «میدراش» نیز متنی وجود دارد که علت تغییر ماه را فرارسیدن زمان عبادات حج و جشنهای مذهبی<sup>۲</sup> میداند. به این ترتیب معلوم میشود که حتی فلسفه غیر منطقی و مضحک بدر و هلال ماه و تغییر شکل آنرا نیز محمد از متون کتب مقدس عبریها اقتباس کرده است.

## آیا عالم دارای چند مشرق و مغرب است؟

یکی دیگر از تضادهای چشمگیر قرآن شرح مغرب و مشرق عالم است. قرآن در بسیاری از موارد در باره مشرق و مغرب بحث میکند، ولی بعضی اوقات مشرق و مغرب عالم را بصورت مفرد، برخی مواقع بصورت تشبیه و پاره‌ای موارد نیز بصورت جمع بکار برده و هیچ نوع شرح و توضیحی نیز برای روشن کردن این موضوع بکار نمبرد. آیا بعقیده قرآن عالم دارای یک مشرق و غرب، دو مشرق و دو غرب و یا شرق‌ها و غرب‌های متعددی است؟ علما و فقهای اسلام در برابر این پرسش پاسخی ندارند و موضوع را به سکوت برگزار کرده‌اند. از جمله آیاتی که شارح این تعارض کیفی هستند، میتوان آیه ۲۵۸ سوره بقره، آیه ۴۰ سوره معارج، آیه ۹ سوره مؤثر، آیه ۱۷ سوره الرحمن و آیه ۵ سوره صافات را مثال زد:

آیه ۲۵۸ سوره بقره میگوید:

قُلْ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ

«ابراهیم گفت خداوند خورشید را از مشرق<sup>۴</sup> برآورد، تو اگر میتوانی آنرا از مغرب درآور.»

1- Katsh, *Judaism and the Koran*, p. 133.

2- *Ibid.*

3- *Ibid.*

۴ - کتاب المرجان فی احکام الجن، تألیف محمد بن عبدالله الشلی در باره طلوع و غروب خورشید نوشته است: «خورشید ما بین دو شاخ شیطان طلوع و غروب می‌کند.»

آیه ۴۰ سوره معارج :

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ ۝

«پس قسم به خدای مشرق و مغرب که ما قادریم.»

آیه ۶ سوره مزمل :

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ۝

«خدای مشرق و مغرب که خدایی جز او وجود ندارد، پس او را برای خود وکیل و نگهبان انتخاب کن.»

آیه ۱۷ سوره الرحمن :

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ۝

«پروردگاردومشرق و پروردگاردومغرب.»

آیه ۵ سوره صافات :

رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ۝

«خدای آسمان و زمین و آنچه بین آنهاست و خدای شرق ها.»

بطوریکه ملاحظه می شود آیه ۲۵۸ سوره بقره، آیه ۴۰ سوره معارج و آیه ۹ سوره مزمل برای عالم یک مشرق و یک مغرب برمی شمارند، آیه ۱۷ سوره الرحمن برای عالم دومشرق و دومغرب قائل شده و آیه ۵ سوره صافات برای عالم مشرق های متعدد قائل شده است و علمای مذهبی برای این تعارضات پاسخی ندارند.

نکته جالب دیگری که ذکر آن در این بحث لازم بنظر میرسد آنست که قرآن در سوره کهف در هنگام شرح داستان ذوالقرنین در آیه ۸۶ اشعار میدارد، ذوالقرنین به محلی رسید که خورشید در آنجا در چشمه آب تیره ای غروب میکند<sup>۱</sup> و در آیه ۹۰ همان سوره

میگوید، ذوالقرنین در ضمن مسافرتش به محل طلوع خورشید رسید. با توجه به اینکه ستاره خورشید (بطوریکه در مطالب فصل پنجم شرح دادیم) بطور متوسط ۱۴۹,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر) بازمین فاصله دارد، معلوم میشود که منظومه شمسی با آنهمه عظمت لایتناهی اش آنقدر در نظر مؤلف قرآن ساده آمده که وی تصور کرده است، انسان میتواند محل طلوع و غروب خورشید را طی و لمس کند!

## بر طبق منطق جغرافیایی قرآن، خداوند عالم کوهها را چون میخ بر زمین کوبیده است.

یکی از مطالب مذکور در قرآن که زیادتر جنبه یک شوخی بچگانه به آیات و احکام قرآن میدهد، موضوع هفت آیه اول سوره نباء میباشد.

بطوریکه میدانیم کلمه «نباء» که عنوان سوره مذکور انتخاب شده است، معنی «اخبار بزرگ» میدهد. آیه اول این سوره چنین آغاز میشود:

**عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ،** یعنی «در باره موضوعی که بسیار اهمیت دارد، مردم پرسش میکنند.»

و سپس آیات سوره مذکور به شرح زیر ادامه می یابد:

**عَنِ النَّبِإِ الْعَظِيمِ ۝**

«در باره خبر بسیار بزرگی مردم پرسش میکنند.»

**الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ۝**

«در باره موضوعی که آنها با یکدیگر اختلاف دارند.»

**كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۝**

«بدرستی که آنها بزودی خواهند دانست.»

**كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۝**

«البته بدرستی که آنها بزودی خواهند دانست.»

**أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا ۝**

«آیا ما زمین را بستری نیاافریدیم؟»

## والجبال اوتادا ○

«و کوهها را مانند میخ در آن فرو نکرديم؟»<sup>۱</sup>

بطوریکه ملاحظه میشود، قرآن ابتدا برای ابلاغ خبر بسیار مهمی، در آیه مقدمه چینی میکند و پس از ذکر آیات مقدماتی مذکور، سرانجام بقول خودش به کشف رازی پس شگفت انگیزی پردازد و میگوید خداوند زمین را بعنوان بستری خلق کرده و کوهها را همچون میخ در آن کوبیده است. صرف نظر از منطق بچگانه قرآن در باره پیدایش کوهها که به شرح زیر به توضیح آن خواهیم پرداخت، قرآن این موضوع را خواسته است بعنوان یک کشف بسیار بزرگ به اطلاع بشر برساند. بهمین دلیل، قرآن در چند آیه اول چنانکه شرح داده شد، بکرات از «خبر مهم و بزرگ»، «خبری که مردم نمیدانند و بزودی خواهند دانست»، صحبت میکند و سرانجام، این خبر و یا کشف خارق العاده، با شرح «کوهها مانند میخها به زمین کوبیده شده اند»، توضیح داده میشود.

البته قرآن مهدی الهی قمشه‌ای، به پیروی از منطقی که در فصل هشتم همین کتاب شرح داده خواهد شد، برای اینکه به آیه مذکور توجه منطقی بدهد، «والجبال اوتادا» را چنین تفسیر کرده است: «و کوهها را عماد و نگهبان آن ساختیم.»<sup>۲</sup>

ولو اینکه هدف محمد از ذکر آیه مذکور این بوده باشد که «کوهها برای نگهبانی زمین و بعنوان ستونهای آن قرار داده شده اند»، از منطق نامعقول آیه مذکور چیزی کاسته نخواهد شد. برای توجه موضوع بی مناسبت نیست، به کیفیت جغرافیایی کره زمین و کوهها به شرح زیر نظر کوتاهی بینماییم.

کره زمین از لحاظ فاصله با خورشید، سومین سیاره محسوب میشود و بطور متوسط ۹۳,۰۰۰,۰۰۰ میل مربع (۱۴۹,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع) با خورشید فاصله دارد. زمین در هر ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه یک دور به گرد خورشید و در هر ۲۴ ساعت یکبار به دور خود گردش میکند. گردش زمین به دور خورشید حرکت انتقالی و به دور خود حرکت وضعی نامیده میشود. زمین شکل کره‌ای داشته و در حدود ۷۹۱۰ میل

۱- مأخذ بالا، صفحه ۷۳

۲- مأخذ بالا.

(۱۲۷۴۰ کیلومتر) قطر دارد. سطح زمین ۱۹۷ میلیون مربع (۵۱۰ میلیون کیلومتر مربع) است که ۲۹ درصد یعنی در حدود ۵۹,۰۰۰,۰۰۰ میل مربع (۱۵۳,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع) آنرا خشکی و بقیه اش را آب فرا گرفته است. عمق آن قسمت از سطح زمین که آنرا آب فرا گرفته و در حدود دو سوم مجموع مساحت آنست، ۳ میل (۵ کیلومتر) میباشد. زمین ۴,۵ بیلیون سال عمر دارد.

بررسیهایی که درباره خاصیت مغناطیسی زمین بعمل آمده، نشان میدهد که در حدود یک بیلیون سال پیش، قطب مغناطیسی شمال نزدیک موقعیت جغرافیایی فعلی (هاوایی) بوده است. چون قطب های مغناطیسی زمین تابع تحولات و تغییرات ارضی هستند، میتوان گفت که کره زمین پوسته در حال تحول و حرکت و تغییر بوده است. با توجه به اینکه قاره های فعلی کره زمین در حدود ۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ سال گذشته بوجود آمده اند، میتوان گفت که در جریان این تحول، در حدود ۱۰ درصد از آب دریا های کم عمق کاسته شده و دریا های مذکور خشک شده اند. از طرف دیگر چون اقیانوس آرام از زمان تشکیل قاره ها، وسیع تر و عمیق تر شده است، میتوان گفت که آب سایر دریا ها به آن منتقل گردیده اند.

این بود شرح مجملی از کیفیت جغرافیایی کره زمین و تغییرات و تحولات و حرکات ادواری آن. اکنون باید ببینیم کوهها چگونه ایجاد میشوند؟ کوه باید لا اقل ۲۰۰۰ فوت (۶۱۰ متر) از سطح زمین بالا تر باشد تا بتواند کوه نامیده شود. کوهها یک پنجم سطح زمین را تشکیل میدهند. بعضی از قاره ها مانند آسیا دارای کوههای بسیار و بعضی قاره ها مانند آفریقا و استرالیا تنها دارای چند کوه میباشد. بعضی کوهها زیر آبهای اقیانوسها قرار دارند که برخی از آنها از سطح آب بالا تر آمده و تشکیل جزایر را میدهند، مانند جزایر وست ایندیزین جنوب شرقی امریکای شمالی و شمال امریکای جنوبی.

کوهها معمولاً بر اثر حرکت های افقی و عمودی پوسته زمین بوجود می آیند. این حرکات بسیار تدریجی، ولی در مقیاس بزرگی انجام میگیرد و به سه طریق باعث ایجاد کوهها میشوند: (۱) بلند شدن پوسته زمین بعلت چین خوردن، جابجاشدن و یا انحنای پیدا کردن آن (۲) تغییرات فرسایشی زمین (۳) آتش فشانیها و انفجارات زمین.

یکی از اشکال عادی بلند شدن پوسته زمین، تراکم و فشار افقی پوسته آنست که منتج

به تخییر شکل و کوتاه شدن زمین اطراف نقطه فشار و باعث چین خوردگی زمین میشود. کوههای آلپ درارو پایکی از نمونه کوههای مذکور است.

بعضی اوقات کوهها بر اثر جابجاشدن پوسته زمین بطور عمودی و تمایل قسمت بلند شده زمین به یکی از اطراف بوجود میآیند. در این حالت آن قسمت از سطح زمین که جابجا و بلند میشود به تشکیل کوه و آن قسمت که از زمین همسطح خالی میشود، تشکیل دره رامیده.

برخی اوقات نیز پوسته زمین بعلمت فشار و تراکم از دو طرف بسمت بالا بلند میشود و تشکیل کوه رامیده. گاهی اوقات نیز ایجاد کوهها نتیجه فرسایش تدریجی سطح زمین است. در این حالت قسمت هایی از زمین که سخت تر است در برابر نیروهای فرسایشی مقاومت میکنند و بدون تغییر در ارتفاع خود باقی میمانند و تشکیل کوه را میدهند.

کوههای آتشفشان، آن گروه از کوههایی هستند که بعلمت ذوب صخره ها و مواد درونی زمین و نیروهایی که ذوب صخره ها و مواد مذکور ایجاد میکنند، بوجود می آیند. صخره ها و مواد ذوب شده مذکور در اصطلاح «مگما magma» نامیده میشوند. در بعضی از نقاط زمین حرارت به اندازه ای است که صخره ها و سایر مواد را ذوب میکند. سپس گازهایی که بر اثر «مگما» بوجود می آیند با خود «مگما» ترکیب میشود و تشکیل گدازه میدهد. «مگما» بیشترین ۵۰ تا ۱۰۰ میل (۸۰ تا ۱۶۰ کیلومتر) در سطح زمین بوجود می آید. بعضی اوقات نیز «مگما» در عمق ۱۵ تا ۳۰ میلی (۲۴ تا ۲۸ کیلومتری) عمق زمین بوجود می آید.

چون «مگما» که معمولاً آمیخته و سرشار از گاز است، از صخره های سخت اطراف زمین سبک تر است، لذا بتدریج بطرف پوسته زمین بلند میشود و در نتیجه شکاف های اطراف صخره ها را ذوب میکند. هنگامی که «مگما» بطرف بالا پیش میرود، محیطی در حدود ۲ میل (۳ کیلومتر) بوجود می آورد که «مخزن مگما» نامیده میشود و گدازه های آتشفشانی بصورت قله های مخروطی از آن متصاعد میشود.

این بود شرح کوتاهی از چگونگی جغرافیایی کره زمین و حرکات آن و همچنین مکانیسم بوجود آمدن کوهها. اما قرآن کلیه فعل و انفعالات مذکور از قبیل کیفیت



جغرافیایی کره زمین، حرکات وضعی و انتقالی زمین، چین خوردگیهای ادواری و تحولات و تغییرات پوسته آنرا در ایجاد کوهها نادیده گرفته و با منطق هزل و شوخی آمیزی اظهار داشته است «کوهها را خداوند مانند میخ به زمین کوبیده است.»

با توجه به اینکه خداوند در آیه ۵ سوره طوره «طاق بلند» قسم میخورد و قرآن الهی قمشه ای، «طاق بلند» را به «آسمان» تفسیر کرده و همچنین با در نظر گرفتن مدلول آیه ۶ سوره نباء که حاکی است خداوند میگوید: «ما زمین را بستری آفریدیم»، میتوان گفت که اصولاً محمد فکر کرده است، زمین یک دشت وسیع، بی حرکت و جامد است و آسمان طاق بدون ستونی است که بر بالای زمین افراشته شده و به این ترتیب کوهها نیز میخهایی هستند که خداوند به زمین کوبیده است.

بقول «سروی بر»<sup>۱</sup>، قرآن مغز مسلمان را محجّر و غیر قابل نفوذ کرده و آنرا بر روی افکار و عقاید خارج از قرآن و مقررات اسلام می بندد. به همین علت است که اسلام برخلاف سایر ادیان از بدو پیدایش از نفوذهای خارجی محفوظ مانده و در ضمن مسلمانان نیز قدمی به جلونرفته اند.

اصولاً مسلمان زمانی حاضر است، به عقیده ای گوش فرادهد، که قرآن و احادیث مختلف لا اقل اشاره ای به آن کرده باشند و چون احکام قرآن و احادیث گوناگون، قرآن را ختم علوم زمینی و آسمانی دانسته و به مسلمانان آموزش میدهند که دنیای ایده آل را باید در چارچوب مقررات قرآن جستجو کرد، لذا مسلمانان برای همیشه در قرضالت و جهالت باقی میمانند.

اگر چه کمتر از نیم قرن پس از رحلت محمد، از اسپانیا تا هندوستان به تصرف خلفای اسلامی درآمد و اعراب وارث علم و تمدن امپراطوری بیزانتین و ایران شدند، مع هذا مغزهای آنها را چنان دوگم ها و اصول جزمی قرآن منجمد و محجّر کرده بودند که نه تنها تمدن پیشرفته امپراطور بهای مذکور در تحرک آنها بسوی پیشرفت اثری نبخشید، خود نیز در همان سطوح عقب افتاده مغزی باقی ماندند و انحطاط فکری خود را حفظ کردند.

1- Andre Servier, *Islam and the Psychology of Musلمان*, trans. A. S. Moss-Blundell (New York: Charles Scribner's Sons, 1924), p. 73.



بهترین دلیل و شاهد این موضوع، وضعی است که خمینی پس از انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران در این کشور بوجود آورد و این کشور را سالها به عقب راند.

## آیا خدای محمد، موجودی مکار، حیله گر و انتقام جو و یا بخشنده و مهربان و آمرزنده است؟

بعضی از مطالب و تضادهای قرآن، شأن خدایی را که باید دانا و توانای مطلق، آگاه به کلیه اسرار عالم و محیط به کلیه خوب و بد عالم بوده و نسبت به بندگانش بخشنده، مهربان و آمرزنده باشد تا حدیک مدیر مذذب و محیل، یک دشمن و یا منتقم کینه جو، یک فرد گمراه کننده و یک کار گزار فرصت طلب پائین می آورد. این تضادها را مخصوصاً در موقعی که خدا از مکر و حیله خود یا بندگانش سخن میگوید و یا به ذکر قواعد اعمال جنسی و همخوابگی پیغمبرش می پردازد و یا در باب چگونگی آداب رفتار مسلمانان با پیغمبرش توصیه میکند و همچنین در موقعی که آیه ای را در باره موضوع خاصی نازل و بلافاصله آنرا در آیه بعد نسخ میکند، میتوان یافت. آیات زیر حاکی از این تعارضات شگفت انگیز میباشد.

در آیات زیر خدا خود را مکار و حیله گر، آنهم در یک آیه مکاری قوی و متین و در آیه دیگر از بهترین مکارها و انتقام جو معرفی میکند.

آیه ۱۸۳ سوره اعراف و آیه ۴۵ سوره قلم:

وَأْمُرِنَا لَهُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُتِّينٌ ۝

«و روزی چند به آنها مهلت دهیم، همانا که مکر ما بسیار شدید خواهد بود.»

آیه ۳۰ سوره انفال:

وَإِذْ يَنْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُنْفِكْوكَ أَوْ يُقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَنْكُرُونَ وَيَنْكُرُ اللَّهُ

۱- «گولدنر بهر» نوشته است، قرآن از لحاظ توضیح زندگی محمد منحصر فرد است، زیرا هیچیک از کتب و نوشته های دینی مانند قرآن متعرض زندگی خصوصی پیامبران مربوط، آنهم بصراحت قرآن نشده اند.

وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۝

«و هنگامی که کافرین به تو مکر می‌کردند که ترا در بند نگه‌دارند و یا ترا بکشند و یا از شهر بیرونت کنند و آنها برای (اجرای نقشه خود) مکر می‌کردند و خدا هم مکر می‌کند و خدا بهترین مکارهاست.»

آیه ۵۴ سوره آل عمران :

وَمَا كُنَّا بِمُكْرِكُمْ وَلَا كُنَّا بِمَكْرِكُمْ خَيْرًا مِّنْ اللَّهِ ۝

«و مکر نکردند و خدا هم با آنها مکر کرد و خدا بهترین مکاران است.»

آیه ۱۴۲ سوره نساء :

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ ...

«همانا منافقین با خدا مکر و حيله می‌کنند و خدا نیز به آنها مکر می‌کند...»

آیه ۳۴ سوره صافات :

إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ۝

«ما چنین از بد کاران انتقام می‌کشیم.»

آیه ۳۷ سوره زمر :

... أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ۝

«... آیا خداوند مقتدر و غالب و منتقم نیست؟ (مفهوم آیه آنست که چرا خدا هم مقتدر هم

غالب و هم انتقام‌جوست.)»

## آیا خداوند موجودی گمراه کننده است!

در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که خداوند را یک ذات مکانیکی، غیر قابل انعطاف و گمراه کننده نشان می‌دهد و علاوه با وصفی که از مشیت‌های الهی می‌کند، نه تنها بطور غیر مستقیم صفت عادل را از ذات الهی سلب می‌کند، بلکه شور بهای علمی «جرم شناسی»، «جزاشناسی»، «اصلاح مجرمین»، «بازسازی شخصیت تبهکاران» و غیره را نیز یکی دگرگون می‌سازد. ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخس می‌گوید، نفس انسان نفسی بالقوه است که استعداد

پذیرش هر نوع تربیتی را بالقوه دارد و چون استعداد پذیرش هر نوع تربیتی را دارد، بنابراین استعداد پذیرش اضداد تربیت های گوناگون را نیز دارد. اما مطالب قرآن کلیه ثنوی بهای مذکور را نمی سازد. از طرف دیگر آیات مذکور در قرآن این طرز فکر را برای انسان بوجود می آورد که کیفیت ذهنی انسان در اعمال و رفتار و یارستگاری او مطلقاً نقشی ندارد، بلکه انسان مانند یکی از ادوات نمایش خیمه شب بازی است که همانطور که ادوات مذکور بنا به اراده نمایشگر خیمه شب بازی حرکت میکنند، انسان نیز از خود اراده و اختیاری ندارد و هر عملی که اعم از خوب یا بد مرتکب میشود، یا از ارتکاب آن خودداری میکند، اراده و اختیار آن در دست خداست. بعبارت دیگر، انسان چه دارای طبع نیک و چه دارای طبع بد باشد، سرنوشتش چه بخواهد و چه نخواهد بنا به مشیت الهی تنظیم میشود و اگر خدا بخواهد او را رفیع و اگر اراده کند، وی را ذلیل و زبون میسازد. بدین ترتیب اعمال و کردار خوب و بد انسان همه در یک طبقه واحد و غیر قابل تمایز قرار میگیرند. انسان دیگر برای رستگاری شدن نیازی به پیروی از محسنات و یا پرهیز از بد کاریها ندارد و باید منتظر بماند تا ببیند، فرعه الهی چگونه بنام او اصابت میکند. بعبارت دیگر، علمی بنام علم اخلاق نمیتواند در دنیا وجود داشته باشد و سرنوشت نهایی انسان در دربار الهی فرعه کشی میشود.

بدیهی است که آیات مذکور، ناقض ثنوی بهای بهشت و دوزخ نیز خواهند بود، زیرا اگر انسان در اعمال و رفتاری که مرتکب میشود از خود اراده و اختیاری نداشته باشد، معلوم نیست چرا باید به آتش دوزخ سوخته شود. آیات زیر گویای واقعیت مورد بحث میباشند:

آیه ۱۴۳ سوره نساء:

...وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ سَبِيلًا ○

«... و هر کسی را خدا گمراه کند، دیگر هیچکس وی را هدایت نتواند کرد.»

آیه ۳۳ سوره رعد و آیات ۲۳ و ۳۶ سوره زمر:

... وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ○

«... و خدا هر کسی را گمراه کند، پس هرگز او را راه راست نخواهی یافت.»

آیه ۸ سوره فاطر:

...إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...

«... پس بدرصستی که خدا هر کسی را بخواهد گمراه میکند و هر کسی را بخواهد هدایت میکند...»

آیه ۱۸۶ سوره اعراف:

مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذُرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ○

«هر کسی را خداوند گمراه کند، هیچکس راهنمای او نباشد و خدا چنین شخصی را در حیرت و ضلالت سرگردان خواهد کرد.»

آیه ۳۱ سوره مدثر حاکی است:

... كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ...

«... این چنین خداوند هر که را خواهد به ضلالت و هر کسی را اراده کند براه راست هدایت خواهد کرد...»

آیه ۳۱ سوره رعد میگوید:

... أَقَلُّمَ يَأْتِيهِ الدِّينَ آمِنُونَ إِنَّ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا ...

«... آیا آنهایی که ایمان آورده اند، نمیدانند که اگر خداوند بخواهد همه افراد بشر را به راه راست هدایت میکند...»

آیه ۴ سوره شعرا:

إِنْ شَاءَ نُزِّلْ عَلَيْكَ مِنَ السَّمَاءِ لُحُوتًا لَعَنَّا نَهْرًا خَاضِعِينَ ○

«اگر ما بخواهیم قهری از آسمان بر ایشان نازل میکنیم که به جبر گردن زیر بار ایمان فرود آورند.»

آیه ۴۳ سوره عنکبوت بامتنی عجیب اشعار میدارد:

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِقَوْمٍ أَلْبَابٍ ○

«و ما این همه مثلها می آوریم تا حقایق برای مردم روشن شود ولیکن بجز مردم دانشمند کسی آنها را تعقل و فهم نخواهد کرد.»

حدیث شماره ۵ مجموعه المدنی که یگانه مجموعه احادیث قدسی است که به چاپ رسیده حاکی است: «خداوند گفت: من خداوند عالم هستم و خوبی و بدی را از

پیش برای مردم مقرر کرده ام؛ بنابراین وای بر حال کسی که دستهایش را بابتی آلوده کردم و برکت و رحمت بر کسی که من برای او انجام عمل نیک مقرر کرده ام.»

بطوریکه ملاحظه میشود، متونی مانند آیات واحادیث مذکور، بطور طبیعی از شأن و جبروت خداوند قادر متعالی که قرآن او را «علی کل شیئی قدیر» خطاب میکند، کاسته خواهد کرد. زیرا آیا میتوان گفت که خداوند تبارک و تعالی واقعاً آنقدر نا عادل است که بالقوه توانایی هدایت بندگانش را دارد، ولی بطور تعمد بین بندگانش قائل به تبعیض و تفاوت شده، بعضی از آنها را هدایت و از ارشاد برخی دیگر خودداری میکند تا آنها را به آتش دوزخ بسوزاند!

علاوه بر نکته فلسفی مذکور، از لحاظ روانشناسی، متن آیاتی مانند آیه ۳۱ سوره رعد دارای بعضی آثار منفی نیز هست که ممکن است افرادی را که دارای تمایلات بد کرداری هستند، در ادامه کردار ناپسند ثابت تر کند. زیرا در جایی که آیه مذکور آنها را که ایمان آورده اند، مورد خطاب قرار داده و میگوید: «آیا آنها را که ایمان آورده اند، نمیدانند...» به افراد نکوکار این واقعیت را تلقین میکند که آنها مورد توجه پروردگار خود هستند و بهمین دلیل به راه راست هدایت شده اند، ولی برعکس آنها را که نادرستی پیشه کرده اند، با قرائت آیه مذکور، با خود فکر خواهند کرد که دلیل بد کرداری آنها، مشیت الهی و اراده خداوند بوده و چون خدامیل ندارد آنها را مانند دیگران هدایت کند و خواسته است آنها در زمره گمراهان و بد کرداران باقی بمانند، لذا هیچ عاملی قادر به اصلاح آنها و هدایتشان به راه راست نخواهد بود و از این رو در بد کرداری خود با عزم راسخ باقی خواهند ماند.

و انگهی آیا خداوند تبارک و تعالی آنقدر غیر منطقی است که بر طبق مدلول آیه ۴۳ سوره عنکبوت، به نحوی برای بندگانش مثل میزند که فقط افراد دانشمند قادر به فهم و تعمق آن باشند و بدینوسیله سبب خواهد شد آن گروه از بندگانش که دارای فهم عادی بوده و ذهنیتشان از حد متوسط فراتر نرفته است، بعلت عدم فهم احکام الهی به آتش دوزخ بسوزند و یا اینکه خداوند اصولاً قادر نیست احکام و فرامین خود را در سطحی نازل کند که برای همگان، یعنی آن گروه از بندگانش نیز که ذهنشان از سطح متوسط فراتر نرفته است، قابل فهم و تعمق باشد. آیا واقعاً فرض مشخصات مذکور برای خداوند تبارک

و تعالی که قادر مطلق میباشد، منطقی است و اگر اینطور نیست، پس دلایل و جهات  
نارسانیه‌های آشکار قرآن چیست؟

## انسان به میل و اراده خدا کافر و بی ایمان میشود، نه به میل و رضای خود!

در قرآن در پنجاه مورد خداوند بطور صریح میگوید دلیل اینکه بعضی  
از ساکنان کره زمین ایمان نمی آورند، خواست و اراده خود اوست. بعبارت دیگر  
گروهی از افراد بشر باید به آتش ابدی جهنم سوزانیده شوند، زیرا مشیت و اراده  
الهی بر آن تعلق گرفته است که افراد مذکور ایمان نیاورند. تعبیر فلسفی آیاتی که  
در زیر شرح داده میشود آنست که نکوکاری و باید کاری ارتباطی به ذات بشر،  
عوامل انسانی، فرهنگ و عوامل محیطی ندارند و اگر خدا نخواهد، انسان ایمان  
نمی آورد و محکوم به عذاب ابدی است. آنهایی که ایمان می آورند، به آن دلیل  
است که خدا خواسته است، آنها ایمان بیاورند و ایمان و یابی ایمانی تنها از  
خواست و اراده الهی سرچشمه میگیرد. آیات زیر نمونه آیات بسیاری است که در این  
باره در قرآن ذکر شده است.

آیه ۲۵ سوره انعام:

وَمِنْهُمْ مَن يَسْتَمِعُ بِالْإِثْمِ كَيْفَ يَكُونُ لَهُمْ أَعْيُنٌ عَلَىٰ آلِهَتِهِمْ كَمَا عَلَىٰ آبَائِهِمْ لَئِن أُذُنَتْ لَهُمْ أَوَّلُ آيَاتِهِمْ فَقُلُوا هَذِهِ آيَاتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ...

«بعضی از آنان (کافران) به سخن تو گوش فرادهند ولی بر دل‌هایشان پرده نهاده ایم که  
آنها نفهمند و گوش آنها از شنیدن همه آیات الهی سنگین است و لذا به آنان ایمان  
نمی آورند...»

آیه ۵۷ سوره کهف:

إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ  
قُلْنَ يَا هَيْتُكَ إِذَا أَبَدَا ۝

«و بردلپایشان پرده نهاده ایم، تا آیات ما را نفهمند و گوشه‌هایشان را سنگین ساختیم و اگر آنها را به هدایت بخوانی دیگر ایداً هدایت نخواهند شد.»  
آیه ۹۶ سوره یونس :

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ۝

«آنها ای که نامزد قهر خدا هستند، ایمان نمی آورند.»  
آیه ۱۰۷ سوره انعام :

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا ۚ وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۚ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ۝  
«و اگر خدا میخواست آنها را از شرک باز میداشت و ما ترا نگهدارنده آنها نکرديم و تو وکیل آنها نخواهی بود.»  
آیه ۷ سوره بقره :

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝

«خداوند بردلپهای (کافران) مهر و بر گوشها و چشمهایشان پرده نهاده و آنها را عذاب است سخت.»  
آیه ۹۹ سوره یونس :

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كَلِمَةً تَمِيعًا ۚ أَفَأَنْتَ تُكْفِرُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۝

«و اگر خدای تو میخواست کلیه مردم روی زمین ایمان می آوردند، تو چگونه میتوانی همه را به جبر و اکراه با ایمان گردانی.»  
آیه ۱۰۰ سوره یونس :

وَمَا كُنَّا لِنَفْسِ أَنْ نُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَنَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ۝

«و هیچیک از نفوس بشر را تا خدا نخواهد ایمان نیاورد و خدا کفر را برای مردم بیخرد که عقل را بکار نیندند مقرر میدارد.»  
آیه ۲۳ سوره جاثیه :

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهًا هَوَاهُ ۚ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمِهِ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ

عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ ۗ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝

«آیا می نگری آنرا که هوای نفسش را خدای خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه ساخته و مهر بر گوش و دلش نهاده و بر چشم او پرده ظلمت کشیده، پس او را بعد از خدا چه کسی هدایت خواهد کرد، آیا متذکر این معنی نمی شودید؟»

در شرح داستان یوسف میخوانیم پس از اینکه عز یز مصر یوسف را بعنوان غلام خریداری کرد، او را به خانه برد. همسر عز یز مصر شیفته ز بیایی یوسف شد و به انحاء مختلف کوشش کرد برای ارضاء هوس نفسانی اش با یوسف همبستر شود، اما یوسف با ایمانی راسخ او را از خود دور کرد و رفتن به زندان و یا تحمل هر عقوبت دیگری را بر تسلیم شدن به هوای نفس خود برتری داد. آیه ۲۴ سوره یوسف در این باره میگوید:

وَلَقَدْ هَمَمْتُهَا وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّا مِنْهَا رُتْبَةً كَذَلِكَ لِنُصْرَفَ عَنْهُ الشُّؤْمُ وَالْفِئْسَاءُ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ۝

«آن زن از فرط میل با آنکه از یوسف جواب رد و امتناع شنید باز در وصل او اصرار و کوشش ورزید و اگر لطف خدا و برهان او شامل حال یوسف نشده بود، او به میل طبیعی تسلیم میشد، ولی ما میل او را از قصد بد و عمل زشت منصرف کردیم و همانا وی از بندگان معصوم و پاکیزه است.»

متن آیه مذکور نشان میدهد که در واقع امتناع یوسف از تسلیم شدن به تقاضای نفسانی زن عز یز مصر، ناشی از اراده و خواست خداوند بوده است، نه ارزشهای اخلاقی و معنوی خود یوسف.

آیه ۱۷ سوره انفال دارای متنی است که منطبق قرآن را در پیروی از اصل «فاتالیسم»<sup>۱</sup> و اینکه انسان در اراده افکار و اعمالش مطلقاً از خود دارای اراده ای نیست و به اصطلاح یک ماشین گوشتی است که اراده خداوند او را به هر طرف که میل کند میکشاند، بوضوح نشان میدهد. آیه مذکور حاکی است:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُمْ اِذْ رَمَيْتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ...



«و موقعی که (مقصود پیغمبر است) کافران را کشتی خیال کردی کافران بدست تو کشته شدند، در حالیکه خداوند آنها را کشت نه تو و موقعی که توبه طرف آنها تیراندازی کردی، نه توبه بلکه خدا این کار را کرد...»

مدلول آیه مذکور تا آنجا اراده خداوند را در اعمال افراد مردم نافذ میداند که حاکی است حتی بعضی از اعمال و رفتار افراد مردم نیز بوسیله خدا انجام میگیرد، نه انسان. عبارت دیگر بر طبق مدلول صریح آیه مذکور، نه تنها افکار خداوند هادی اعمال و منش انسان است، بلکه حتی حداقل در انجام بعضی از اعمال انسانی، دست خداوند در آستین افراد بشر حرکت میکند. زیرا حتی تیری که لشگریان اسلام به کافران انداخته اند، کار خدا بوده است. اگر واقعاً اینطور است، آیا این عادلانه است که خداوند بر طبق متون آیات مذکور در بالا بعضی از افراد مردم را با اراده عامد و قاطع کافر خلق کند و بعد بعلمت نیاوردن ایمان، آنها را با دست خود بکشد و تا ابد آنها را به آتش دوزخ بسوزاند!

نتیجه ای که از بحث مذکور حاصل میشود آنست که افراد بشر فاقد اراده آزاد بوده و آلات و ادوات بی اراده ای هستند که به میل پروردگار مرتکب اعمال خوب و یا کردار زشت و ناپسند میشوند. عبارت دیگر به اصطلاح روانشناسان گناه یک پدیده «برون ذاتی»<sup>۱</sup> است، نه یک عامل «درون ذاتی»<sup>۲</sup>. انسانی ممکن است مرتکب عمل نیک شود، زیرا خدایش این میل را در او ایجاد کرده و انسان دیگری ممکن است مرتکب عمل زشت و گناه شود، زیرا میل ارتکاب به گناه بوسیله خدا در او وجود آمده است. بدین ترتیب زندان و مجازات و اعدام و غیره در این دنیا و بهشت و دوزخ دردنیای اخروی، همه سرگرمی های خداوند بوده و افراد بشر در برابر اراده و مشیت الهی، آلات بیروح و بی فکر و اراده ای هستند که کلیه حرکات مغزی، ارادی، غیر ارادی،

فکری، روحی و بدنی آنها بوسیله خداوند تنظیم و اجرا میشود. در اینصورت آیا «الله» و یا خدایی که محمد در مغز تخیل کرده و خود را پیامبر او میداند، میتواند واجد صفت «عادل» باشد؟

**خداوند قادر متعال به اسبانی که نفسشان به شماره افتاده، به کشتی‌ها، به ابرها، به بادها، به کوه‌سینا، به زمین، به - آسمان، به طاق بلند، به ستاره‌ها، به قلم، به نفس ملامت‌کننده بشر، به شب تار، به روز، به ماه، به انجیر و زیتون و غیره قسم می‌خورد.**

در فرهنگ عمومی ملت‌ها و مخصوصاً ملل در حال پیشرفت، معمول است هنگامی که فردی خود را در برابر ادعا، گفتار و یا کردارش ضعیف می‌بیند به سوگند متوسل میشود تا بدينوسيله خلاء ضعف و زبونی اش را در باره مطلب مورد بحث پر کند و طرف خود را به قبول عقیده، پندار و یا گفتار و کردارش قانع سازد. بهمین دلیل معمولاً شخصی که به خوردن سوگند متوسل میشود، دارای منطق بی‌مایه و موقع اجتماعی ضعیف و بیان مشکوکی بوده و از شأن اجتماعی عادی برخوردار نیست. بدین لحاظ کمتر ممکن است یک معلم، پزشک و یا هرانسانی که دارای موقع اجتماعی قابل توجسی باشد، برای ارائه مطلب خود سوگند بخورد. ولی بکرات می‌بینیم، افرادی که دارای شأن اجتماعی نازل و یا فعالیت‌های مشکوکی هستند، مانند سوداگران، افراد قمار باز، دروغگو، مجرم، اطفال و غیره آنهم در موارد نادر به سوگند متوسل پیدا میکنند.

از طرف دیگر، آنهایی نیز که وادار به سوگند خوردن میشوند، معمولاً به مقدسات و عواملی که برای هر دو طرف دارای ارزشهای معنوی مقدس بوده و لا اقل از سطوح ارزشهای انسانی آنها بالا تر است، سوگند می‌خورند. اما در قرآن خداوند قادر متعال که «علی کل شیئی قدير» بوده و نودونه لقب به او اختصاص داده شده، در بیش از ۶۰ مورد سوگند می‌خورد. بعلاوه، بعضی از موارد سوگندهای خدا آنچنان نامعقول است که شگفت

انسان را برمی انگیزد. معمولاً بنظر میرسد خداوندی که دارای قدرت لایتناهی بوده و کلام و فرمانش باید بعنوان برهان آخر بدون تعقل و بی چون و چرا بوسیله بندگانش بمورد اجرا گذاشته شود، برای صدور فرامینش نیازی به سوگند خوردن نداشته باشد، اما خداوند در قرآن در موارد متعدد سوگند میخورد و بویژه بعضی از موارد سوگندهای او آنچنان نامعقول انتخاب شده است که شأن او را خدشه دار میکند و انسان را غرق حیرت میسازد.

بعضی از سوگندهای خداوند در قرآن و موارد آنها به شرح زیر است که برای خودداری از اطالهٔ مطلب از ذکر آیات و سوره های مربوط خودداری و تنها به ذکر خلاصه مطلب و عنوان سوره و شماره آیه مربوط مبادرت میشود.

قسم به آنهایی که صف آرای کرده اند. قسم به منع کنندگان و تلاوت کنندگان که خدای شمایکی است. (آیات ۱ تا ۵ سوره صافات).

قسم به بادهای عالم، قسم به ابرها که بار سنگین باران را با مر خدا بردوش میگیرند. قسم به کشتی ها که روی آب روان میشوند، قسم به فرشتگان، قسم به آسمان که کشته و نابود خواهد شد، آنکه به قرآن دروغ بیندد. (آیات ۱ تا ۱۱ سوره ذاریات).

قسم به کوه سینا، قسم به قرآن امسطور، قسم به بیت المعمور (کعبه)، قسم به طاق بلند، قسم به دریای فروزان آتش که البته عذاب خدا بر کافران واقع خواهد شد و هیچکس دافع آن نخواهد بود. (آیات ۱ تا ۹ سوره طور).

قسم به ستاره که (محمد) در ضلالت و گمراهی نبوده، هرگز به هوای نفس سخن نمیگوید، سخن او غیر از وحی خدا چیزی نیست و جبرئیل به او علم آموخته است. (آیات ۱ تا ۶ سوره نجم).

قسم به نون و قسم به قلم که تو (محمد) به لطف پروردگارت عقل کامل و نعمت نبوت یافتی و هرگز دیوانه نیستی. (آیات ۱ و ۲ سوره قلم).

قسم به روز قیامت و قسم به نفس پر حسرت و ملامت انسان که ما او را به روز حشر دگر بار زنده میکنیم. (آیات ۱ و ۲ سوره قیامت).

قسم به صبحگاه، قسم به دوشب اول ذیحجه، قسم به جفت، قسم به فرد و قسم به شب

۱- خداوند در چند مورد متعدد در قرآن به خود قرآن قسم خورده است.

۲- قرآن الهی قمشه‌ای، «طاق بلند» را به «آسمان» تفسیر کرده است. مهدی الهی قمشه‌ای،

تار که خداوند قوم ثمود را نابود و فرعونیان را بدر یا هلاک کرد. (آیات ۱ تا ۱۱ سوره فجر).  
قسم به شهر (مکه) و قسم به پدر (آدمیان) که مانع انسان را به حقیقت در رنج  
و مشقت آفریدیم. (آیات ۱ تا ۵ سوره بلد)

با توجه به اینکه خداوند آدم ابوالبشر را بعثت نافرمانی مجازات و او را از بهشت  
اخراج کرد، معلوم نیست چرا در قرآن به حق او سوگند یاد میکنند.

قسم به شب تار، قسم به روز و قسم به مخلوقات عالم که همه جفت نر و ماده آفریده  
شده اند، هر کس به قرآن ایمان بیاورد، زندگی را بر او آسان و هر کس خود را از خدایی نیاز  
بداند، او را عذاب و هلاک میکنیم. (آیات ۱ تا ۱۲ سوره الليل).

قسم به روز روشن و یا هنگام ظهر آن و قسم به شب تار که خدای توهیچگاه ترا  
(منظور محمد است) ترک نگفته و بر تو خشم نگرفته است. (آیات ۱ تا ۴ سوره الضحی).  
قسم به انجبروزیتون، قسم به کوه سینا و قسم به مکه که ما انسان را به نکوترین وجه  
ممکن بیافریدیم. (آیات ۱ تا ۵ سوره التین).

قسم به اسپانی که نفسشان به شماره افتاد که انسان نسبت به پروردگارش تا سپاس  
است. (آیات ۱ تا ۷ سوره عادیات).

بدیهی است، هنگامی که انسان مطالب و سوگندهای مذکور را به خداوند منتسب  
و فرض میکند که خدای قادر متعال به ذکر چنین مطالب غیر معقولی مبادرت و برای احراز  
هدفهای مبتذل مذکور به چنین مواردی سوگند خورده است، در وادی حیرت سرگردان  
میمانند، اما بسمحض اینکه ذهن انسان از خدا به محمد و یا پیغمبر الله منعطف میشود  
و مطالب مذکور را مخلوق ذهن محمد می بیند، بزودی حل مشکل در ذهنش گشوده  
میشود.

## آیا خداوند دعای پیغمبرش را در باره بدکاران قبول و یا رد میکند؟

قرآن در باره اینکه آیا خداوند دعای پیغمبر را در باره طلب آمرزش برای افراد مشرک  
و بدکار قبول و یا آنرا رد میکند، احکام ضد و نقیض صادر کرده است. این تناقض گوش  
در مدلول آیات ۶۲ و ۶۳ سوره نور و آیات ۱۰۳ و ۱۱۳ سوره توبه، به صراحت مشاهده  
میشود.

مدلول آیه ۱۱۳ سوره توبه و ترجمه فارسی آن در صفحه ۲۰۶، متن آیات ۶۲ و ۶۳ سوره نور و ترجمه فارسی آنها در صفحه ۲۱۱ و آیه ۱۰۳ سوره توبه و ترجمه فارسی آن در صفحه ۲۱۶ نقل شده است.

چنانکه ملاحظه میشود، در آیه ۶۲ سوره نور خداوند به صیغه امر به پیغمبر دستور میدهد، برای بندگان ناصالح طلب آمرزش کند تا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان، دعای پیغمبرش را اجابت کند و بندگان خاطلی اش را مورد عفو و آمرزش قرار دهد. در آیه ۶۳ همان سوره، خداوند مطلب مذکور را مبنی بر استنجابت دعای پیغمبر و آمرزش افراد ناصالح تأیید میکند و اظهار میدارد، دعای پیغمبر با دعای مردم عادی تفاوت دارد. عبارت دیگر خداوند دعای پیغمبرش را مقبول و افراد دعا شده را مورد بخشش و آمرزش قرار میدهد. در آیه ۱۰۳ سوره توبه، خداوند به پیغمبر دستور میدهد از اموال مردم صدقه بگیرد و برایشان دعا کند، اما در آیه ۱۱۳ سوره توبه گویی خدای دیگری ظاهر و به صدور حکم میپردازد. زیرا علیرغم احکام صادره در آیات ۶۲ و ۶۳ سوره نور و آیه ۱۰۳ سوره توبه، در آیه ۱۱۳ سوره توبه خداوند به صراحت دستور میدهد، پیغمبر و آنهایی که ایمان آورده اند، حتی برای مشرکینی که جزء خویشاوندان آنها باشند، حق طلب آمرزش ندارند. بدین ترتیب، معلوم نیست چگونه باید تضاد احکام قرآن را در باره اینکه دعای پیغمبر برای آمرزش بنده خاطلی در دربار الهی قابلیت پذیرش دارد یا نه، حل کرد؟

صرف نظر از تضادی که در باره دعای طلب آمرزش در آیه های مذکور وجود دارد، اصولاً مفهوم آیه ۱۱۳ سوره توبه نیز خود به شرح زیر دارای طبیعت متضادی بوده و مفهوم ابتدای آیه با قسمت آخر آن تناسب منطقی ندارد. بدین شرح که در ابتدای آیه مذکور، خداوند به پیغمبر و افراد عادی اشاره و دعای طلب آمرزش را برای بندگان ناصالح، از آنها سلب میکند و سپس در قسمت دوم آیه مقرر میدارد، «بعد از آنکه آنها را اهل دوزخ شناختند.»

در اینجا دو نکته قابل بحث بوجود می آید. یکی اینکه اگر بنده ای از بندگان خدا عمل زشتی انجام نداده باشد که بمناسبت آن مستحق ورود به دوزخ باشد، اصولاً نیازی به دعای پیغمبر و سایر مؤمنان برای طلب آمرزش ندارد و لذا منطبق آیه مذکور در اصل غیر معقولانه بنظر میرسد، دوم اینکه از مفهوم آیه مذکور چنین مستفاد میشود که خداوند به پیغمبر و به بعضی از بندگانش نیز اجازه داده است، در باره دوزخی بودن و یا بهشتی

بودن سایر افراد هممنوع خود شناسایی و روی اعمال آنها قضاوت و برایشان سرنوشت آخرت بسازند. بعبارت دیگر، خدای بار باری بجای اینکه حساب بندگانش را در دربار عدل مطلق الهی اش حسابرسی کند، آنرا به بندگانش محول کرده و بدین ترتیب حساب سرنوشت بهشت و دوزخ به دست بندگان خدا افتاده است. بنده ای میتواند بنده دیگر را نکو کار دانسته و برای او طلب آمرزش کند و برعکس بنده دیگری را ناصالح تلقی کند و با خودداری از طلب آمرزش برای او دوزخی اش سازد. بدین ترتیب معلوم نیست، بنده خدا چگونه میتواند از عدل الهی بهره برگیرد!

## آیا خداوند توبه بندگانش را قبول و آنها را مورد عفو و آمرزش قرار میدهد یا نه؟

در باره اینکه خداوند بندگانش را مورد عفو و آمرزش قرار میدهد و یا توبه آنها را رد میکند، قرآن آیات و احکام متضاد دارد. آیه ۱۸ سوره نساء حاکی است کسی که تمام عمر مشغول ارتکاب معاصی و اعمال زشت بوده، اگر در لحظات واپسین حیات توبه کند، توبه اش در دربار الهی پذیرفته نخواهد شد، ولی آیه ۲۵ سوره اسری و آیه ۱۰۴ سوره توبه به صراحت و بطور مطلق اشعار میدارد، خداوند توبه بندگانش را می پذیرد و صدقه آنها را قبول میکند.

متن آیه ۱۸ سوره نساء چنین است:

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشَّيْءَ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ اللَّهَ  
وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَافِرًا ۚ بُولَٰئِكَ كُنتُمْ عَلٰٓمًا ۝

«وقبول نخواهد شد توبه آنهایی که در تمام عمر مشغول ارتکاب اعمال زشت بوده و در لحظه مرگ در صدد توبه برمی آیند. همچنین قبول قبول نخواهد شد توبه آنهایی که در حال کفریه و رطبه نیستی رهپار میشوند و ما برای این گروه غذایی سخت مهیا کرده ایم.»

آیه ۲۵ سوره اسری حاکی از قبول مطلق توبه بندگان بوده و اشعار میدارد:

رَبِّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي قُلُوبِكُمْ ۚ إِنَّ كُنُوزًا صٰلِحِينَ قَاتَهُ كَانَ لِلَّٰٓءِٰٔٓيِنِ عَفْوَرًا ۝

«خداوند توبه آنچه در دلهای شماست از خود شما دانایتر است. اگر اندیشه خوب دارید پس بدرستی که خداوند هر که را توبه کند خواهد بخشید.»

مدلول آیه ۱۰۴ سوره توبه نیز مشعر بر قبول توبه بوده و میگوید:

الَّذِينَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝

«آیا بندگان نمیدانند که خداوند توبه آنها را قبول و صدقه های آنها را مورد پذیرش قرار خواهد داد و بدوستی که خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است.»

آیه ۳۱ سوره آل عمران نیز به شرح زیر حاکی از آنست که خداوند بندگانش را مورد عفو و آمرزش قرار میدهد:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

«بگو اگر خدا را دوست میدارید مرا پیروی کنید که خداوند شمارا دوست دارد و گناهان شمارا می بخشد و او آمرزنده و مهربان است.»

حدیثی نیز از قول انس بن مالک وجود دارد که بوسیله الترمذی نقل شده است. بر طبق حدیث مذکور، انس بن مالک میگوید من شنیدم پیغمبر خدا گفت:

خداوند گفته است: ای پسر آدم، تا زمانی که تو نام مرا میبری و از من تقاضای بخشش میکنی، من از تمام گناهانت درمیگذرم. ای پسر آدم، اگر گناهان توبه ابرهای آسمان برسد و از من تقاضای آمرزش کنی، ترا میبخشم. ای پسر آدم، اگر تو با گناهی تقریباً باندازه زمین نزد من آئی و برای من شریک قائل نباشی، من بهمان اندازه ای که تو مرتکب گناه شده ای، ترا عفو میکنم.<sup>۱</sup>

حال باید دید آیا تکلیف مسلمانی که در صدد توبه از اعمالش برمی آید چیست؟ آیا چنین فردی باید به متن آیه ۱۸ سوره نساء که میگوید خدا در موقع مرگ توبه بندگانی را که در تمام عمر مشغول ارتکاب اعمال ناشایست بوده اند، نمی پذیرد متکی شود و یا به مدلول آیه ۲۵ سوره اسری و آیه ۱۰۴ سوره توبه که به خداوند لقب «تواب» و یا «بسیار توبه پذیرنده» داده و خداوند را در هر حال بسیار توبه پذیر و آمرزنده میداند و یا به حدیث انس بن مالک؟

۱- الامام یحیی بن شرف الدین التتوی، الاربعین النورهیه فی الاحادیث الصحیحه النبویه (سوره،

شاید پاسخ را بتوان در قسمت آخر آیه ۱۰۴ سوره توبه یافت که بعد از ذکر «توبه پذیر بودن خدا» بلافاصله اضافه میکند «و صدقه های آنها را نیز می پذیرد.» ولی آیا این منطقی است که خداوند را مادی پرست دانسته و بگوئیم خداوند تنها در برابر وصول صدقه و مادیات بندگانش راضی بخشد. وانگهی با توجه به اینکه خداوند را هیچکس، حتی خود پیامبر نمیتواند ملاقات کند، پس چه کسی بجای خداوند صدقه قبول میکند. پاسخ این پرسش هنگامی حیرت شنونده را در اوج برمی انگیزد که آیه ۱۰۳ سوره توبه که بلافاصله قبل از آیه ۱۰۴ قرار دارد، از قبول خداوند به محمد پیغمبر دستور میدهد، صدقه های مردم را قبول کند. متن آیه ۱۰۳ سوره توبه و ترجمه فارسی آن در صفحه ۲۱۶ شرح داده شده است.

### خداوند به دشمنان محمد نفرین و لعن و دشنام میفرستد.

در آیات زیر خدای محمد در نقش یک فتخاش جلوه گروه ابی لهب دشمن محمد نفرین و به عیال او ناسزا میگوید.

آیات ۱، ۲، ۴ سوره لهب به شرح زیر است:

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ ۝ وَمَا كَسَبَ ۝ وَامْرَأَتُهُ  
حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۝

«بریده باد دستان ابی لهب و مرگ باد بر او. مال و ثروتش بکارش نیاید و او را از مرگ نرهاند و عیالش حامل حطب است.»

یک انسان عاقل و حتی متعبد نمیتواند باور کند، خداوند تبارک و تعالی به بنده بیعقل و نافعهمش الفاظ و دشنامهای ناشایست ادا کند تا اینکه آیات مذکور را در قرآن با چشم ببیند و آنوقت از عقل و درایت محمد در تنظیم آیات مذکور غرق در شگفتی شود.

بطوریکه در یکی از مباحث قبل گفتیم، دلیل اینکه محمد در وضع و تدوین آیه های قرآن مرتکب اینهمه اشتباه شده، آنست که وی وانمود میکرده است که احکام قرآن بوسیله جبرئیل از طرف خدا به وی الهام میشود و لذا برای اینکه الوهیت احکام قرآن را حفظ و آنها را بعنوان کلام نازل از طرف خدا به پیروانش ابلاغ کند، لذا با هیچکس در باره احکام قرآن مشورت نمیکرده و از اینرو مرتکب آنهمه اشتباهات فراوان و ضد و نقیص گوییهای آشکار شده است. بدیهی است که اگر محمد در باره متون و احکام



قرآن با صاحبان رای و بصیرت مشورت بعمل می آورد، از بسیاری از اشتباهات بارزی که در قرآن مرتکب شده جلوگیری میشد و وی اینهمه مطالب ضد و نقیض در قرآن وارد نمیکرد و بعلاوه مجبور نبود، در بسیاری از موارد احکام آیات قبلی را با احکام بعدی لغو کند. سرانجام محمد به این عیب خود واقف میشود و گناه کلیه اشتباهاتش را به گردن خدای دانا به اسرار پنهان و آشکار می اندازد و آیه شماره ۱۰۶ سوره بقره و آیه شماره ۱۰۱ سوره نحل را به شرح زیر نازل میکنند.

آیه شماره ۱۰۶ سوره بقره:

مَا نُنسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَاتٍ بِخَيْرٍ مِمَّا أَوْسَرْنَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

«ما امری یا آیه ای را نسخ نمیکنیم و یا حکم آنرا متروک نمیسازیم، مگر اینکه بهتر از آن یا مانند آن را بیاوریم. آیا مردم نمیدانند که خدا بر هر چیزی قادر است.»

آیه شماره ۱۰۱ سوره نحل:

وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِلُ ...

«و ما هر گاه آیه ای را از راه مصلحت نسخ کنیم، بجای آن آیه دیگری می آوریم و خدا بهتر میداند چه چیز نازل کند...»

تنها نقدی که درباره اشتباهات و مبتلا تی که در قرآن ذکر شده، میتوان کرد آنست که (الله) یعنی خدایی که محمد برای کسب قدرت در کالبدش حلول کرده و خود را رسول او معرفی میکند، یک خدای ساختگی است که تنها در ذهن خود او وجود دارد. زیرا عقل سلیم نمیتواند تصور کند، خداوند ملک القدوس که دانایی و توانایی اش بر کلیه موجودات جاندار و اشیاء بیجان عالم احاطه دارد، مرتکب چنین اشتباهات ابتدال مایه ای که بروز آنها حتی از ذهنیت یک انسان عادی بعید است، بشود.

آیا قابل تصور است که خداوند تبارک و تعالی در یک آیه (آیه ۵۰ سوره احزاب) پیغمبر را مجاز کند که نسبت به کلیه زنان عالم آزادی مطلق داشته و هر کس را بخواهد بتواند بدون رعایت اصولی که برای سایر مؤمنان مقرر کرده، تصرف کند، ولی در آیه دیگر (آیه ۵۲ همان سوره) حکم خود را لغو و چنین امتیازی را از محمد بازستاند. اگر واقعاً خداوند عالم «علی کل شیئی قدير» است، و حرف و نظر و فرمان او یکی است، چرا



سربه سجده فرود آوردند بجز شیطان که از جنس جن بود و بدینجهت از فرمان خدایش سر پیچید...»

آیه ۳۴ سوره بقره:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ○  
 «وای رسول بیاد آور زمانی را که به فرشتگان فرمان دادیم بر آدم سجده کنند و کلیه آنها سربه سجده فرود آوردند بجز شیطان که خودداری و تکبر ورزید و از فرقه کافران گردید.»

آیه ۱۱ سوره اعراف:

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ  
 لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ○

«و همانا شما آدمیان را بیافریدیم آنگاه که بدینصورت کامل آراستیم فرشتگان را به—  
 سجده آدم مامور کردیم، همه سجده کردند بجز از شیطان که از جمله سجده کنندگان نبود.»

بطوریکه ملاحظه میشود، آیه ۵۰ سوره کهف، شیطان را بطور صریح از نوع اجنه برمی‌شمارد، ولی آیه ۳۴ سوره بقره و آیه ۱۱ سوره اعراف، شیطان را یکی از فرشتگان آسمانی قلمداد کرده‌اند.

در آیات مذکور در بالا بجز از تضادی که شرح داده شد، دو نکته جالب دیگر نیز وجود دارد: یکی اینکه ۱۱ کلمه ابتدای آیه ۳۴ سوره بقره بدون تغییر در ۱۱ کلمه ابتدای آیه ۵۰ سوره کهف عیناً تکرار شده، ولی بعد از ۱۱ کلمه مزبور، آیه ۳۴ سوره بقره، شیطان را از نوع جن و آیه ۵۰ سوره کهف بعد از تکرار ۱۱ کلمه مورد نظر، شیطان را فرشته آسمانی دانسته است. نکته دوم آنست که قرآن مهدی الهی قمشه‌ای<sup>۱</sup> که گویا به این تضاد توجه نداشته است، بعد از ذکر ترجمه فارسی آیه ۱۱ سوره اعراف، به آخر آن تفسیر «یعنی در حقیقت از نوع فرشتگان نبود» را اضافه کرده و بر تضاد مذکور افزوده است.

## آیا شیطان مجاز شده است کلیه بندگان خدا را گمراه سازد و ببندگان صالح او را؟

مثال دیگر برای نشان دادن تضادهای قرآن دامتان گفتگوی خدا و شیطان است.  
شیطان در آیه ۱۶ سوره اعراف به خدا میگوید:

قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۝

«شیطان گفت، چون تو مرا گمراه کردی، من نیز بندگانت را از راه راست گمراه  
میکم.»

و اما آیات ۳۹ و ۴۰ سوره حجر میگویند:

قَالَ رَبِّ بِمَا آغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أَغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ ۝  
إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۝

«شیطان گفت، خدایا چنانکه مرا گمراه کردی من نیز (اشتباه) را در نظر همه بندگانت  
در زمین خوب جلوه میدهم و همه آنها را گمراه میکنم. بجز از بندگان صالح و پاک  
تو.»<sup>۱</sup>

بطوریکه می بینیم، آیه ۱۶ سوره اعراف جنبه عام دارد و شیطان در هنگام  
گفتگو با خدا مجاز شده است، در روح کلیه بندگان خدا رخنه و آنها را از راه راست خارج  
کند. بمبارت دیگر خداوند در برابر شیطان یعنی فرشته عاصی و بدکار خود سکوت  
کرده، و کلیه بندگانش را قربانی و سوسه های پلید شیطان کرده و اجازه داده است شیطان  
در روح بندگانش حلول و آنها را به پلیدی و بدکاری وادار کند و بدینوسیله درد و زخ  
رابروی کلیه بندگانش مفتوح کرده است.

اما در آیه ۴۰ سوره حجر، قربانیان شیطان جنبه خاص پیدا میکنند و تنها آنها  
هستند که از بندگان صالح و خالص خدا بشمار نمیروند.

۱- در آیه ۶۲ سوره اسری نیز شیطان میگوید: «ای خدا! اگر اجل مرا تا قیامت به تأخیر افکنی بحر عده قبلی همه  
اولاد آدم را سهار کرده و به وادی هلاکت میکشانی.» در این آیه نیز منظور از عده قبلی همان «بندگان صالح»  
خداوند است.

## آیا قبول اسلام اختیاری و یا اجباری است؟

در سوره بقره دو آیه کاملاً متضاد وجود دارد. در آیه ۲۵۶، محمد میگوید ایمان به اسلام اجباری نیست و هر کس میل دارد میتواند اسلام را قبول کند، ولی در آیه ۱۹۳ همان سوره برای آنهایی که حاضر به قبول اسلام نیستند دستور کشتار صادر میکند.

آیه ۲۵۶ سوره بقره:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمَرْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝

«اجباری در دین نیست، در واقع راه راست از گمراهی تشخیص داده شده. هر کسی از راه کفر برگردد و به خدای روی آورد به تکیه گاهی محکم و استوار رسیده است که هرگز گسیخته نخواهد شد و خداوند شنوا و داناست.»

آیه ۱۹۳ سوره بقره در جهت تضاد آیه مذکور میگوید:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ اشْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ۝

«و آنها را بکشید تا فتنه و فساد از روی زمین برداشته شود و همه به آئین خدای روی آورند و اگر از فتنه و جنگ دست کشیدند کاری با آنها نداشته باشید. دشمنی و کشتار باید نسبت به ستمگران باشد.»

و آیه ۸۵ سوره آل عمران بصراحت می گوید:

وَمَنْ يَهْتَفِ بِغَيْرِ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ ۝

«و هر کسی غیر از اسلام دینی قبول کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از جمله زیانکاران خواهد بود.»

## آیا بنی اسرائیل بهترین مردم روی زمین هستند و یا مسلمانان؟

در سوره آل عمران متنی وجود دارد که با متن آیه ۱۶ سوره بقره مغایر بوده و حاکی از تضاد مسلم دو آیه میباشد. آیه ۱۶ سوره بقره میگوید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الظَّالِمِينَ وَقَطَعْنَا لَهُم

«و ما به بنی اسرائیل کتاب و حکومت و نبوت عطا کردیم و خورا کهای لذیذ و حلال نصیب آنها کردیم و آنان را بر همه اهل دنیا برتری دادیم.»

بطور یکه می بینیم خداوند در آیه مذکور، بنی اسرائیل را به بهترین وجه ممکن مورد عنایت و ستایش قرار داده است، ولی عقیده خدا در آیات ۱۱۰ الی ۱۱۳ سوره آل عمران کاملاً تغییر میکند، مسلمانان را بهترین ملت روی زمین خوانده و بنی اسرائیل را مورد انتقاد و شماتت قرار میدهد. آیات ۱۱۰ الی ۱۱۳ سوره آل عمران و ترجمه فارسی آنها به شرح زیر است:

۱۱۰- كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْعُرْفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ النُّكْرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَتُؤْمِنُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ۝  
 ۱۱۱- لَنْ يَضُرَّكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمُ الْأَذْيَارُ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ ۝  
 ۱۱۲- ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّاءُ أَيْنَ مَا نَفَقُوا إِلَّا يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلُ مِنَ النَّاسِ وَبَاءٌ وَبِغْضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ۝

(۱۱۰). «شما (مسلمانان) بهترین مردم روی زمین هستید که برای بشریت قیام کرده اید، برای اینکه مردم را به نکوکاری و ادا رواج کاری بازدارید و به خدا ایمان بیاورید. اگر اهل کتاب همه ایمان می آوردند، بر آنان چیزی بهتر از آن نبود. بین آنها مؤمنانی وجود دارند ولی بیشتر آنها فاسق و بدکارند (۱۱۱). هرگز (یهودیان) به شما آسیب نخواهند رسانید. مگر آنکه از نکوهش و یاوه سرایی شما را اندکی بیازارند و اگر به جنگ با شما بیایند از کارزار خواهند گریخت و از این پس هیچوقت منصور نخواهند بود (۱۱۲). آنها به هر کجا متوسل شوند، محکوم به ذلت و خواری هستند مگر به دین خدا و عهد مسلمانان در آیند و آنان پیوسته اسیر بدبختی و ذلت هستند، زیرا به آیات خدا کافر شده و پیامبران حق را به ناحق کشتند که این نافرمانی و ستمگری کار همیشگی آنها میباشد.»

باتوجه به اینکه سوره جاثیه در مکه و سوره آل عمران در مدینه تهیه شده، بدیهی است که محمد در مکه با مسالمت قصد جلب یهودیان را به آئین نوییادش داشته و لذا به شرح مذکور از آنها بخوبی یاد میکند، ولی پس از اینکه در مدینه به قدرت میرسد و متوجه میشود که یهودیان بهیچوجه قصد پیروی از دین او را ندارند، به شرح آیات مذکور تصمیم میگیرد بهر وسیله ای که شده است کار آنها را یکسر کند.